

بازپژوهی فقهی آثار اجرای نادرست حدودِ ناظر به قطع عضو

حسن پورلطف الله* / مهدی موحدی محب** / خسرو مومنی*** / احمد مرتاضی****

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۵/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۱۳

چکیده

ممکن است در اجرای حدِ ناظر به قطع عضو، به جای دست راست و پای چپ، عضو مقابل، بریده شود و چه بسا این امر، ناشی از علم، شبهه، یا قصد احسان باشد. مشهور فقهیان بر این باورند که با اجرای نادرست حد، چه عالماً یا به سبب اشتباه، حد، باقی می ماند، اما نظر مخالف، حد را ساقط می داند؛ اگرچه در هر دو، در فرض علم مجری، قصاص، و در فرض اشتباه، پرداخت دیه ضروری است. از نگاه این نوشتار، با تحلیل مبانی مسأله باید گفت: دیدگاه غیر مشهور از این جهت که در هر دو فرض علم و اشتباه، مبتنی بر سقوط حد است، همسو با مناط منصوص در روایاتی است که بیان می کند حکمت شارع در مقام اجرای حدود ناظر به قطع عضو، آن است که جهت رفع نیازهای اساسی و تداوم حیات، دست و پای واحد برای بزهکار باقی بماند. اما این نظریه، از جهت محکومیت مجری حد به قصاص در فرض عمد، یا دیه در فرض اشتباه، قابل نقد است، زیرا با وجود سقوط حد، محکومیت مجری، به قصاص یا دیه، ضمن مغایرت با روایات و مفاد قاعده احسان، گویی به حالت اجتماع عوض و معوض به نفع بزهکار می انجامد (سقوط حد از یک سو، و حق مطالبه قصاص یا دریافت دیه از سوی دیگر). به نظر می رسد شیوه متعادل، آن است که در عین سقوط حد استحقاقی در هر دو فرض، می توان برای مجری حد در فرض عمد، مجازات تعزیری متناسب و بازدارنده در نظر گرفت.

کلیدواژه: اشتباه، اجرای حد، مجازات، قطع، مجری حد، سقوط حد، اجرای نادرست.

* دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه سمنان، سمنان، ایران

** دانشیار فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه سمنان، سمنان، ایران (نویسنده مسئول) mohavhed@semnan.ac.ir

*** استادیار فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه سمنان، سمنان، ایران

**** استادیار فقه و حقوق اسلامی دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

۱- بیان مسأله

یکی از مسائل کاربردی در مباحث جزایی، آثار اجرای نادرست مجازات های حدّی ناظر به قطع عضو است. بدین سان که ممکن است در محاکم قضایی بعد از صدور و قطعیت حکم، اجرای مجازات برخلاف موازین شرع، قانون و حکم صادره، صورت گرفته باشد. تبیین مطلب با ذکر مثال چنین است: با توجه به این که مجازات برخی جرایم حدّی چون سرقت و محاربه، بریدن عضو می باشد از اینرو ممکن است به جای دست راست سارق، دست چپ، یا به جای پای چپ، پای راست سارق بریده شود. یا در محاربه، که یکی از انواع مجازات های چهارگانه محارب (قتل، صلب، قطع، نفی بلد)، بریدن دست راست و پای چپ می باشد، ممکن است مجازات محارب، به صورت نادرست، اجرا شود؛ مثلاً به جای بریدن دست راست و پای چپ (یعنی قطع اعضاء به طور مخالف)، دست راست و پای راست یا دست چپ و پای چپ یا دست چپ و پای راست بریده شود. البته بحث اجرای نادرست مجازات را صرفاً در باب سرقت مطرح کرده اند اما بی تردید، در بحث محاربه نیز قابل طرح است. البته این بحث، فارغ از اختلافی است که در مقام کیفیت اجرای مجازات های چهارگانه محاربه، میان فقیهان وجود دارد که مشهور فقها (شیخ صدوق، ۱۴۱۵: ۴۵۰؛ علامه حلّی، ۱۴۱۱: ۱۹۰؛ فقحانی، ۱۴۱۸: ۳۰۶) قائل به تخییر بین انواع مجازات های چهارگانه و برخی دیگر، معتقد به ترتیب آنها متناسب با جرم ارتكابی شده اند (شیخ طوسی، ۱۴۰۰: ۷۲۰؛ قاضی ابن براج، ۱۴۰۶: ۵۵۳/۲؛ قطب راوندی، ۱۴۰۵: ۳۸۸/۲).

حالات مختلف مسأله مورد بحث آن است که اجرای نادرست مجازات، ممکن است ناشی از علم، شبهه حکمیّه یا شبهه موضوعیّه مجری حدّ بوده باشد؛ و در فرض علم نیز ممکن است منشأ آن، اذن شخص بزهکار (سارق یا محارب) یا قصد احسان از سوی مجری حدّ بوده باشد. در فرض شبهه حکمیّه نیز بدان جهت که به گمان مجری، قطع عضو مشابه، مستوجب سقوط حدّ است ممکن است مجری حدّ به قصد احسان،

حدّ را در عضو مشابه اجرا نماید اما در شبهه موضوعیه از آنجا که منشأ آن، اشتباه مصداقی محلّ حدّ با عضو مشابه بوده، امکان قصد احسان از سوی مجری حدّ وجود ندارد.

پرسش هایی که در پژوهش حاضر مطرح است آن که از یک سو، اجرای نادرست حدود، در هر یک از فروض پیش گفته، چه تأثیری نسبت به حدّ الهی دارد؟ به دیگر سخن، آیا می تواند موجب سقوط حدّ الهی از ذمه شخص بزهکار گردد؟ از سوی دیگر، مسئولیت کیفری مقام اجرا کننده حدّ، در هر یک از صور مذکور چگونه خواهد بود؟ ناگفته پیداست که پرداختن به این مسأله از جهات مختلف، حائز اهمیت است؛ بدان جهت که از یک سو، وقوع چنین مسائلی در هر زمان و موقعیتی محتمل بوده و یکی از فروع مهم باب قطع عضو می باشد. از سوی دیگر، به رغم طرح این مسأله در متون فقهی، در مباحث حقوق جزا به ویژه در قانون مجازات اسلامی - که منبع اصلی صدور احکام کیفری است - ذکری از آن به میان نیامده است. بنابراین، در تحقیق حاضر سعی شده ضمن نقل اقوال و تحلیل و بازخوانی مبانی آنها با استناد به ادله عقلی و نقلی موجود و در قالب دو فرض، مورد بررسی قرار گیرد:

۲- اجرای نادرست حدّ قطع، در فرض عمد

فرض نخست مسأله این است که مسئول اجرای حدّ قطع، با وجود شناخت دست چپ و این که قطع دست چپ، مجزی از قطع دست راست نیست، هنگام اجرای حدّ، عمداً به جای دست راست، دست چپ سارق را قطع کرده باشد. در این زمینه، دو دیدگاه فقهی مطرح شده که ضمن نقل دیدگاه ها و مبانی آن، به نقد و بررسی آن می پردازیم.

۲-۱- دیدگاه نخست و ادله آن

مشهور، بلکه قریب به اتفاق فقیهان، بر این باورند که اگر قطع دست چپ سارق، از روی عمد و آگاهی باشد علیه اجرا کننده حدّ، قصاص ثابت می شود؛ ضمن آن که

حدّ الهی نیز از سارق برداشته نشده و باید دست راست وی نیز قطع گردد (شیخ طوسی، ۱۳۸۷: ۳۹/۸؛ محقق حلی، ۱۴۰۸: ۱۶۴/۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۰: ۱۸۴/۲؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۵۴۱/۴۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۵۲۴/۱۴؛ سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۰۲/۲۸)؛ بنابراین از نگاه مشهور، اجرای نادرست حدّ قطع، در فرض عمد دارای دو اثر است: اول آن که مسقط حدّ قطع نیست؛ و دوم این که، موجب ثبوت قصاص برای حدّاد خواهد بود. از اینرو، ادله این قول نیز باید در دو بخش، مطرح و بررسی شود؛ اما ادله استنادی عدم سقوط حدّ به شرح ذیل می باشد:

دلیل اول: عمده دلیل مشهور برای اثبات بقای حدّ دست راست سارق، استناد به عموم و اطلاق اخبار است؛ که صرفنظر از این که یکی از دستان سارق معیوب بوده یا سالم، در هر صورت حکم به قطع دست راست سارق کرده است. مانند روایت صحیح ابن سنان، از امام صادق(ع): «در باره مردی که دست راست یا چپ او معیوب بوده، مرتکب سرقت گردید که امام(ع) فرمودند: در هر صورت دست راست او بریده می شود» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۶۶/۲۸)؛ همچنین در صحیح زراره از امام باقر(ع) آمده است: «شخص معیوب العضو اگر مرتکب سرقت گردد - چه دستش صحیح باشد و چه معیوب- در هر صورت دست راست او بریده می شود»^۲ (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۶۷/۲۸).

وجه استدلال چنین است که چون در این روایات، صرفنظر از معیوب یا سالم بودن دست راست یا چپ سارق، حکم به قطع دست راست شده است، بنابراین مشهور فقیهان با استناد به اطلاق این اخبار، در جایی هم که سارق در اثر اجرای نادرست مجازات، فاقد دست چپ بوده باشد به عدم سقوط حدّ از دست راست حکم کرده اند (نجفی، ۱۴۰۴: ۵۴۱/۴۱؛ سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۰۲/۲۸؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲: ۶۰۹).

۱. «فی رجل أثلّ الید الیمنی أو أثلّ الشمال سرق، قال: تُقَطَّعُ یده الیمنی علی کلّ حال».

۲. «أن الأثلّ إذا سرق قطعت یمینه، علی کلّ حال، شلّا کانت أو صحیحه».

نقد و بررسی: روایات استنادی مشهور، که عمده دلیل آنهاست، از جهات مختلف قابل نقد می باشد: اولاً- هرچند که در برخی از منابع، روایات مزبور توصیف به صحیح شده است (مجلسی اول، ۱۴۰۶: ۱۹۸/۱۰؛ مجلسی دوم، ۱۴۰۶: ۲۱۱/۱۶) اما باید توجه داشت که در سلسله سند روایت اول و یکی از دو سند روایت دوم، راوی ابن سنان ذکر شده، که وی در رجال نجاشی به شدت مورد تضعیف و ذمّ واقع گردیده است، به گونه‌ای که روایات وارده از ایشان غیر قابل اعتبار و اعتماد دانسته شده است (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۲۸)؛ ثانیاً- روایات مزبور از لحاظ دلالتی نیز قابل خدشه است؛ چراکه از یک سو، استناد به اطلاق کلام در صورتی درست است که گوینده در مقام بیان باشد (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۲۴۷-۲۴۹؛ مظفر، ۱۳۷۵: ۱/۱۸۵) و حال آن که در مقام بیان بودن روایات، نسبت به سارقی که فاقد دست چپ باشد، معلوم نیست؛ چه آن که مفاد این روایات، ناظر به معلول یا سالم بودن دست‌ها است نه بریده بودن دست چپ (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲: ۱۹۷/۳). یعنی در مقام بیان این مطلب است که دست راست سارق در هر صورت (چه سالم و چه معیوب) بریده می شود. اما قیاس معلول بودن دست با بریده بودن آن، قیاس مع الفارق بوده و تعمیم حکم یکی به دیگری، نادرست؛ چه معلولیت، نقص ذاتی یا خلقی است که چه بسا پیشتر بوده است؛ اما در فرض بحث، بریده شدن دست، نقصی است که در راستای اجرای حدّ الهی و با تقصیر مجری، ایجاد شده است. از سوی دیگر، شرط دیگر استناد به اطلاق، آن است که قرینه - اعمّ از متصله و منفصله یا حالیه و مقالیه - وجود نداشته باشد؛ چراکه وجود قرینه متصله، مانع از ایجاد ظهور کلام در اطلاق شده و قرینه منفصله، مانع از حجیت ظهوری می شود که بدو ایجاد شده و با آمدن قرینه، زائل می گردد (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۲۴۷-۲۴۹؛ مظفر، ۱۳۷۵: ۱/۱۸۵)، اما با وجود اخباری که به ابقای دست و پای واحد برای سارق حکم می نمایند و در ادامه، بدان خواهیم پرداخت این امکان وجود دارد که این اخبار را به مثابه قرینه منفصله ای بدانیم که مانع از حجیت اطلاق استنادی مشهور شوند. از سوی دیگر، به فرض تعارض میان روایات

استنادی مشهور با روایات مورد استناد غیر مشهور، به ویژه روایت محمد بن قیس - که بعداً می آید (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۴۱/۱۴) - روایات استنادی غیر مشهور، به دلیل اخصّ بودن، موجب تخصیص روایات استنادی مشهور می شوند (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲: ۱۹۷/۳؛ خوئی، ۱۴۲۲: ۳۷۶/۱) بنابراین، استدلال مشهور از وجوه متعدد قابل نقد بوده و قاصر از اثبات مدّعی ایشان است.

دلیل دوم: دلیل دیگر این دیدگاه، استناد به اصل می باشد؛ به این بیان که پس از قطع دست چپ و شکّ در سقوط حدّ نسبت به دست راست، اصل، بقای حدّ سرقت در دست راست سارق است (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۵۲۴/۱۴-۵۲۵؛ نجفی ۱۴۰۴: ۵۴۱/۴۱؛ سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۰۲/۲۸؛ مرعشی نجفی؛ ۱۴۲۴: ۳۷۴)؛ ظاهراً مراد از اصل استنادی مشهور، استصحاب است.

نقد و بررسی: بر اساس قاعده «الأصل دلیل حیث لا دلیل»، استناد به اصل استصحاب، زمانی میسور است که راجع به حکم مسأله، دلیل اجتهادی - اعمّ از عقلی و نقلی - وجود نداشته باشد (اعتمادی، ۱۳۸۷: ۶/۲) در حالی که با وجود روایات استنادی مشهور، نوبت به اصل نمی رسد. ضمن آن که مفاد این اصل، مغایر با روایاتی است که به ابقای دست و پای واحد برای سارق حکم کرده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۴۱/۱۴؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۵۵/۲۸).

دلیل سوم: ادّعی اجماع (سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۰۲/۲۸؛ مرعشی نجفی، ۱۴۲۴: ۳۷۴) یا عدم خلاف و اشکال (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۵۲۴/۱۴؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۵۴۱/۴۱) است؛ به این که چون بریدن دست چپ برخلاف محلّ استحقاق حدّ است، قائم مقام قطع دست راست نمی شود (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۵۲۴/۱۴-۵۲۵؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۵۴۱/۴۱؛ مرعشی نجفی، ۱۴۲۴: ۳۷۴).

نقد و بررسی: اولاً - این اجماع، عمدتاً از سوی فقهای متأخّر مطرح شده که در مقابل، به دلیل مخالفت تعداد قابل توجهی از فقهای متأخّر و معاصر با نظر مشهور،

تحقق اجماع یاد شده، از اساس محل تردید است. ثانیاً- با وجود روایاتی که راجع به حکم مسأله وارد شده است اجماع مذکور، اجماع مدرکی بوده و طبعاً فاقد صلاحیت اثبات مدعا به عنوان دلیل مستقل می باشد؛ بلکه لازم است به ادله ای که احتمالاً محل رجوع اجماع کنندگان بوده، مراجعه شود و بر اساس آن و ادله دیگر، حکم شرعی استنباط گردد (مظفر، ۱۳۷۵: ۹۳/۲-۹۴).

۲-۲- دیدگاه دوم و ادله آن

در مقابل مشهور، برخی بر این باورند که در صورتی که اجرای نادرست حد، ناشی از علم و عمد مجری باشد علیه وی، قصاص ثابت شده و در عین حال، حد سرقت از دست راست سارق ساقط می گردد (خوئی، ۱۴۲۲: ۳۷۵/۱-۳۷۶؛ وحید خراسانی، ۱۴۲۸: ۴۹۷/۳؛ روحانی، بی تا: ۲۸۹/۳؛ فیاض، بی تا: ۳۰۷/۳؛ تبریزی، ۱۴۱۷: ۳۶۵؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷: ۳۸۸-۳۸۷/۳) محقق خوئی در این زمینه می نویسد: «اگر مجری حد، دست چپ سارق را از روی علم قطع کند، بدون اشکال و خلاف بین فقیهان امامی، علیه مقام اجرا، قصاص ثابت شده، اما درباره سقوط یا عدم سقوط حد از سارق، مشهور فقها بر این باورند که دست راست سارق نیز قطع می گردد، اما قول مشهور، پذیرفته نیست و أظهر، عدم قطع دست راست سارق است» (خوئی، ۱۴۲۲: ۳۷۵/۱-۳۷۶)؛ اما ادله ای که برای اثبات این دیدگاه مورد استناد واقع شده، به شرح ذیل است:

۱-۲-۲- روایات

روایاتی وجود دارد که بر لزوم ابقای دست و پای واحد برای سارق جهت مختل شدن امور حیاتی وی دلالت می نماید که به شرح ذیل قابل استناد است:

روایت اول: در روایت عبدالرحمن بن حجاج از امام صادق (ع) آمده است: «از امام (ع) در مورد حد سارق پرسیدم و آن حضرت فرمودند در کتاب امام علی (ع) آمده است که رسول الله (ص) قبل از این که بیش از یک دست و پای سارق را قطع نماید وی را رها می ساخت. امام علی (ع) نیز می فرمود: من از پروردگارم حیاء دارم

که برای سارق، دستی برای نظافت و پایی برای راه رفتن باقی نگذاشته باشم^۱» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۵۸/۲۸).

روایت دوم: أبان بن عثمان از زراره از اُبی جعفر(ع): «امام علی(ع) بیش از یک دست و پا از اعضای سارق را قطع نمی کرد و می فرمود: من حیاء دارم از این که سارق را طوری رها سازم که عضوی برای رفع نجاست و کسب طهارت نداشته باشد. بعد راوی می گوید: پرسیدم اگر بعد از قطع دست راست و پای چپ مجدداً سُرقت نماید حکمش چیست؟ فرمودند: در زندان نگه می دارم و شرّ او را از مردم برطرف می سازم^۲» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۴/۱۴۰؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۵۸/۲۸).

وجه استدلال: از یک سو، روایات مزبور از لحاظ سندی از اعتبار کافی برخوردار می باشد، چراکه روایت نخست فارغ از این که توصیف به صحیحه شده (مجلسی دوم، ۱۴۰۶: ۲۱۳/۱۶) خود عبدالرحمن بن حجاج نیز با عباراتی (مثل موثّق، وجیه و مضبوط) تمجید گردیده است (نجاشی، ۱۴۰۷: ۱۷۶)؛ و روایت دوم نیز هرچند مرسل است اما به دلیل وجود شخص زراره در سلسله سند این روایت، که به عنوان فردی متدین، فقیه، موثّق و صادق از آن یاد شده (نجاشی، ۱۴۰۷: ۱۷۶) مرسل در حکم موثّق (مرسل کالموثّق) می باشد (مجلسی اول، ۱۴۰۶: ۱۹۰/۱۰). از سوی دیگر، از لحاظ دلالتی نیز اولاً- حکمت شارع مقدّس بر این تعلق گرفته که جهت مختلّ نشدن امور حیاتی بزهکار و تداوم حیات وی، دست و پای واحد باقی گذاشته شود؛ چه، با بریدن هر دو دست بزهکار، با اختلال امور حیاتی وی، به تنهایی قادر به رفع نیازهای اولیه نمی باشد؛ که ممکن است سربار جامعه نیز محسوب گردد که این، مخالفت

۱. «سألت أبا عبد الله عن السارق... فقال في كتاب علي (ع)؛ أن رسول الله (ص) مضى قبل أن يقطع أكثر من يد و رجل و كان علي(ع) يقول إني لأستحي من ربّي أن لا أدعَ له يداً يستنجي بها أو رجلاً يمشی عليها».
 ۲. قال: كان علي(ع) لا يزيد علي قطع اليد و الرجل، و يقول إني لأستحي من ربّي أن أدعه ليس له ما يستنجي به أو يتطهر به - قال و سألتُه إن هو سرق بعد قطع اليد و الرجل - قال: أستودعه السجن أبداً و أغني عن الناس شرّه».

صریح با حکم عقل مبنی بر ترجیح مصالح اهمّ بر مهم می باشد. ثانیاً- بریدن بیش از یک دست در مرحله اول و بیش از یک پا در مرحله دوم سرقت، اساساً مخالفت با حکم صریح شارع - مبنی بر قطع یک عضو در قبال ارتکاب یک بار سرقت، نه هر دو عضو- و نوعی بدعت در دین محسوب می شود. ثالثاً- بریدن هر دو عضو در ازای یکبار سرقت، فارغ از این که مغایر با ابتدای حدود الهی بر ارفاق و تساهل می باشد، با عدالت و رأفت اسلامی که شالوده همه احکام و تعالیم حیات بخش اسلام است سازگاری چندانی نداشته و نوعی اجحاف و زیاده روی در مجازات شخص بزهکار محسوب می گردد چرا که چه بسا برای بزهکار، کشته شدن سهل تر از این باشد که از هر دو عضو حیاتی یکباره محروم گردد و از اینرو فارغ از روایات وارده، حکمت عدالت محوری شارع مقدّس از یک سو، و تقبیح زیاده روی و اسراف در کیفر رسانی و تحسین عدالت محوری آن از سوی عقل و شرع از جنبه دیگر، اقتضای این را دارد که در چنین مواردی، حدود الهی ساقط گردد.

روایت سوم: روایت محمد بن قیس از ابی جعفر(ع): «امیرالمؤمنین علیه السلام، در مورد مردی که دستور قطع دست راستش صادر شده بود اما به هنگام اجرا، دست چپش را تقدیم کرده بود و مجریان نیز دست راست محسوب نموده و اقدام به قطع آن کرده بودند؛ و سپس در مقام سؤال برآمده و پرسیده بودند که ما دست چپش را قطع کردیم آیا سزااست که دست راستش را نیز قطع نمائیم؟ در پاسخ فرمودند: از آنجا که دست چپ سارق قطع شده، دست راستش قطع نمی شود» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۲۳/۷؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۱۰/۱۰۴؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۸/۲۶۰).

وجه استدلال: اولاً- از لحاظ سندی، هرچند برخی از صاحبانظران به سند این روایت خدشه وارد کرده و سند آن را ضعیف دانسته اند (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۱۴/۵۲۵؛

۱. «قضی امیرالمؤمنین (ع) فی رجل أمر به أن یقطع یمینه فقدمت شماله فقطعوها و حسبوها یمینه و قالوا إنّنا قطعنا شماله أتقطع یمینه؟ قال: لا، فقال: لا یقطع یمینه و قد قطعت شماله».

نجفی، ۱۴۰۴: ۵۴۱/۴۱) اما با مراجعه به منابع رجالی معلوم می‌شود که از لحاظ سندی، مشکل چندانی متوجه این روایت نیست؛ بدان جهت که از یک سو، در مقابل تضعیف وارده، در برخی از کتب رجالی نیز با عبارت (حسن کالصحیح) (مجلسی اول، ۱۴۰۶: ۱۸۷/۱۰) یا «هذه الروایه المعتبره يدلّ علی السقوط» (مجلسی دوم، ۱۴۰۴: ۲۳/۳۴۶) به اعتبار سندی این روایت تصریح شده است و در رجال نجاشی نیز سه تن از روایان آخرین سلسله سند این حدیث (ابن اُبی نجران، عاصم بن حمید و محمد بن قیس) توصیف به اقراد موثّق و معتمد شده است (نجاشی، ۱۴۰۷: ۲۳۱-۳۰۲-۳۲۲). از سوی دیگر، این روایت، در کتاب کافی و وسائل الشیعه، با دو سند آمده است: سند اول آن، «علی بن ابراهیم عن اُبيه عن ابن اُبی نجران» و سند دوم «عده من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن اُبی نجران»؛ با عنایت به این که در سند نخست، روایت از طریق «ابراهیم بن هاشم» نقل گردیده، روایت مزبور دارای اعتبار و صحت کافی می‌باشد و وجود «سهل بن زیاد» در سند دوم، ضرری به اعتبار آن نمی‌زند. در واقع، منشأ اشکال این بوده که شیخ طوسی این روایت را تنها با یک سند، یعنی از طریق «سهل بن زیاد»، نقل کرده؛ از اینرو مشهور به سند آن خدشه وارد نموده اند (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷: ۳۸۸/۳؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲: ۶۱۰)؛ بنابراین روایت مزبور از لحاظ سندی از اعتبار کافی برخوردار می‌باشد. ثانیاً- از لحاظ دلالتی نیز از پاسخ کلی امام (ع) در مورد شخصی که در مقام اجرای حدّ، به جای دست راست بزهکار، دست چپ او را قطع نموده بود (که با عبارت «لا یقطع یمینه و قد قطعت شماله» بیان گردیده)، یک قاعده کلی استفاده می‌شود و آن این است که هر جا در مقام اجرای حدّ، به طور نادرست، به جای محلّ حدّ، عضو مشابه قطع گردد حدّ، ساقط می‌گردد و علم یا اشتباه مجری حدّ، در این مورد خصوصیتی ندارد (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷: ۳۸۸/۳؛ تبریزی، ۱۴۱۷: ۳۶۵) که این مقتضی سقوط حدّ الهی در مسأله مورد بحث است.

از یک سو، تعیین دست راست و پای چپ به عنوان محل حدّ، از احکام اولیّه شارع بوده و در تعارض میان دلیل حکم ثانوی با دلیل حکم اولی، دلیل حکم ثانوی مقدم است، زیرا براساس قاعده، ادلّه احکام ثانوی، بر ادلّه احکام اولی حکومت دارد (ولایی، ۱۳۹۱: ۴۳). از دیگر سو، یکی از مصادیق بارز و گسترده عناوین ثانوی - که موجب تغییر و تضییق دامنه احکام اولی می شود - عنوان ضرر است؛ از اینرو فقیهان معتقدند که هر حکم شارع، چنان چه مستلزم ضرر باشد به موجب این قاعده، از صفحه تشریح رفع می شود. بنابراین، قاعده لاضرر بر اطلاعات و عمومات ادلّه احکام اولی، با حکومت تضییقی در جانب محمول، مقدم می باشد (انصاری، ۱۴۱۱: ۲۳۷/۲؛ غروی نائینی، ۱۳۷۳: ۳۰/۱؛ موسوی بجنوردی، ۱۴۱۰: ۲۱۶/۱-۲۲۰). شهید مطهری در اینباره می گوید: «اسلام قاعده ای به نام لاضرر و قاعده ای به نام لاجرح وضع کرده که بر قواعد و قوانین عبادات، معاملات و هر مورد دیگر حاکم و ناظر است. این دو قاعده، قوانین را کنترل نموده و در دین، نرمش و انعطاف پدید می آورند». (مطهری، بی تا: ۳۳۴/۲۱). حال با عنایت به این که در مسأله مورد بحث، حکم به بقای حدّ، به قطع هر دو دست یا هر دو پا در ازای یک بار سرقت می انجامد بدیهی است که چنین حکمی باعث ورود ضرر و زیان ناروا و غیر قابل جبران، به بزهکار می شود که با استناد به قاعده لاضرر، حکم به سقوط حدّ، موجّه می نماید.

۳-۲-۲- تنقیح مناط و النای خصوصیت

علیرغم تأکید بر کفایت روایات خاصّ معتبر مبنی بر سقوط حدّ قطع در موارد اجرای نادرست مجازات، می توان برای اثبات ادّعا گفت که از یک سو، هدف عمده شارع از تشریح مجازات های مقرّر، ایجاد حالت بازدارندگی است که بزهکار با چشیدن تلخی مجازات، دیگر مرتکب آن عمل شنیع نشود. به اذعان برخی، در هیچ مورد، مجازات، هدف اصلی نیست بلکه یک وسیله بازدارنده برای مجازات شونده یا سایر مردم است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵، ۱۷۷). از سوی دیگر، بین اعضای مشابه، همچون دست راست و چپ یا پای راست و چپ، آنچنان خصوصیتی که در تحقّق

این هدف عمده، نقش داشته باشد چندان قابل ملاحظه نیست و یا دست کم در مقام اضطرار قابل ملاحظه نیست. مؤید مدعا نظر پاره‌ای از اندیشمندان فقهی است که با تعبیری همچون «الید بالید» (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۴/۱۱۲) یا «لأنَّ الید مساویه للید» (علامه حلی، ۱۴۱۰: ۴۲۷) یا «لتساوی الیدین فی الحقیقه و إن تغایرا من وجه یغتنر عند التعدر المماثله من کلّ وجه: به جهت همسانی دو دست در حقیقت و ماهیت، گرچه در برخی جوانب مغایرتی وجود دارد که هنگام تعدّر برابری از هر جهت، بخشیده می‌شود» (شهید ثانی، ۱۴۱۰: ۵۰/۱۰) در بحث قصاص، با فقدان دست راست، قصاص دست چپ را مشروع دانسته‌اند؛ تا جایی که محقق خوئی نیز با عبارت «لا یبعد صدق المماثله» اساساً صدق عنوان مماثلت به اعضای مشابه بدن را چندان بعید ندانسته است. (خوئی، ۱۴۲۲: ۱۸۹/۲)؛ پس با عنایت به دو مقدمه مذکور، می‌توان با تنقیح مناط تشریح مجازات حدود و الغای خصوصیات موجود در مقام اضطرار، امکان سقوط حدّ الهی را امکان پذیر دانست.

لازم به ذکر است که شاید این اشکال مطرح گردد: در فرضی که اجرای نادرست حدود، ناشی از عمد مجری حدّ باشد به رغم تخلف عمدی مجری از حکم صریح الهی، تحقّق حدّ استحقاقی و سقوط حدّ الهی چگونه امکان پذیر می‌باشد؟ در پاسخ می‌توان گفت که درست است که مجری حدّ، از این لحاظ که عمداً از حکم صریح الهی مخالفت نموده، مستحقّ مذمت و عقوبت است اما چرا با عدم سقوط حدّ، تاوان چنین تخلفی را شخص بزهکار متحمل گردد؟! بدان جهت که در صورت اجرای مجدد حدّ، لاجرم باید هر دو دست و یا هر دو پای بزهکار قطع گردد، که این منجر به ورود ضرر و زیان ناروا به بزهکار و بلکه نوعی اسراف و زیاده روی در کیفر رسانی شخص بزهکار می‌باشد. حال در چنین موارد اضطراری، تنها شیوه پسندیده و معقول این است که با احتساب دست و یا پای مقطوع به جای محلّ حدّ، از ورود ضرر و زیان ناروا و غیر قابل جبران به بزهکار جلوگیری نمود و از سوی دیگر، از آنجا که اجرای

نادرست حدود ناشی از عمد مجری بوده، برای مجازات تخطی وی و نیز پیشگیری از تکرار موارد مشابه، می توان مجازات تعزیری متناسب و بازدارنده برای مجری پیش بینی کرد.

۲-۳- ثبوت قصاص علیه مجری حدّ و ادله آن

همان طور که بیان گردید فقهای امامیه اعمّ از مشهور و غیر مشهور، در فرض عمدی اجرای نادرست حدود، مجری حدّ را محکوم به قصاص نموده اند؛ اما عمده دلیل ایشان آن است که چون مجری حدّ، به رغم تشخیص دست چپ از راست و علم به عدم جواز قطع آن، اقدام به قطع دست چپ کرده است به دلیل تحقق موضوع جنایت عمدی، یعنی تعدی بر عضو دیگری از روی عمد و عدوان، مشمول اطلاعات ادله قصاص عضو خواهد بود. (سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۰۲/۲۸؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷: ۳۸۵/۳؛ تبریزی، ۱۴۱۷: ۳۶۵؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲: ۶۰۹).

شایان ذکر است که به رغم ترجیح دیدگاه دوم از حیث قول به سقوط حدّ، اما از حیث محکومیت مجری حدّ به قصاص، قابل تأمل است! و این پرسش را ایجاد می کند که ثبوت قصاص با سقوط حدّ الهی چگونه قابل جمع است؟ چه، با سقوط حدّ از ذمه بزهکار، هیچ جنایت و ستم ناروایی نسبت به وی وارد نشده که محکومیت مجری حدّ به قصاص توجیه پذیر باشد. از دیگر سو، لازمه ثبوت قصاص علیه مقام اجرا با وجود سقوط حدّ، به اجتماع عوض و معوض به نفع بزهکار می انجامد؛ در واقع، هم حدّ استحقاقی از ذمه بزهکار ساقط شده و هم استحقاق مطالبه قصاص مجری را دارد که قبض آن پوشیده نیست. بنابراین، با وجود سقوط حدّ استحقاقی، محکومیت مجری حدّ به قصاص، با مبانی عقلی و نقلی سازگاری نداشته، بلکه حداکثر مجازات قابل پیش بینی برای مجری در فرض عمد، تعزیر وی می باشد.

۲-۴- اجرای نادرست حدّ، با اذن بزهکار

نکته مهم دیگر قابل طرح در این مسأله - که در منابع فقهی چندان به آن پرداخت نشده است - اجرای نادرست حدّ ناشی از اذن شخص بزهکار می باشد؛ بدین بیان که

آیا اذن خود بزهار مبنی بر اجرای نادرست حدّ، می تواند موجب سقوط قصاص از مجری حدّ باشد؟ همان طور که برخی از اندیشمندان فقه نیز متذکر شده‌اند (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲: ۱۹۵/۳؛ بهجت، ۱۴۲۶: ۳۲۲/۵) ممکن است اذن بزهار نسبت به سقوط قصاص، موجب اثر نباشد. همان گونه که در قانون مجازات اسلامی نیز به استثنای مواردی چون کندن موی سر مرد یا زن یا ریش مرد، که اذن مجنیّ علیه را در ماده ۵۷۹، موجب سقوط دیه یا ارش دانسته است در بقیه موارد، اذن مجنیّ علیه یا بزهار را موجب اثر ندانسته است؛ چه، مقررات شرعی و قانون الهی با اذن بزهار قابل تبدل و تغییر نیست؛ مگر آن که اذن بزهار توأم با حسن نیت مجری حدّ باشد؛ مثلاً به جهت کاربرد نسبتاً زیاد دست راست نسبت به چپ، هنگام اجرای حدود با اذن بزهار و با حسن نیت مجری حدّ، به جای دست راست، دست چپ بزهار بریده شود که در این صورت، از آنجا که از یک سو، یکی از موجبات قصاص، عمدی و عدوانی بودن جنایت است که با قصد احسان، قابل تحقّق نیست (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲: ۱۹۵/۳) و از سوی دیگر، ثبوت قصاص با فرض قصد احسان، با مبانی قاعده احسان از جمله آیه شریفه «ما علی المحسنین من سبیل» (توبه: ۹۱) یا «هل جزاء الإحسان إلا الإحسان» (الرحمن: ۶۰) سازگاری ندارد؛ به ویژه آن که حُسن شکر منعم و قُبْح إِسَاءَة او، از احکام قطعی عقل بوده؛ و در واقع، مفاد این آیات شریفه ارشاد به همین حکم عقل و غیر قابل تخصیص می باشد (کاشف الغطاء، بی تا: ۷؛ موسوی بجنوردی، ۱۴۱۰: ۳۶/۱-۳۷؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲: ۲۸۳-۲۸۶) لذا محکومیت مجری حدّ به قصاص با فرض قصد احسان، چندان وجاهت شرعی و عقلی ندارد.

۳- اجرای نادرست حدّ قطع، در فرض شبهه

فرض دوم مسأله آن است که مجری حدّ، به جهت شبهه حکمیه یا موضوعیه ای که برای وی ایجاد می شود، به قطع دست چپ به جای دست راست اقدام می کند.

شبهه حکمیه اینگونه قابل تصوّر است که مجری حکم، به گمان این که اجرای مجازات در عضو مشابه - مثلاً قطع دست چپ به جای راست - مجزی بوده و موجب سقوط حدّ است، اقدام به اجرای نادرست مجازات می کند. اشتباه موضوعی نیز به این شکل است که مقام اجرا، با وجود علم به حکم مسأله (عدم اجزاء)، به جهت بی احتیاطی، بی توجّهی، اضطراب یا نداشتن مهارت و تجربه کافی، موجب اجرای نادرست مجازات می گردد. در این خصوص، دو دیدگاه از سوی فقیهان امامی مطرح شده که ضمن نقل اقوال وارده، مبانی فقهی آنها مورد بررسی قرار می گیرد:

۱-۳- نظریه ثبوت دیه و بقای حدّ قطع

مشهور فقهای امامی معتقدند که در فرض اجرای نادرست مجازات ناشی از شبهه حکمیه یا موضوعیه علیه مجری، دیه ثابت می شود؛ ضمن آن که حدّ از ذمه سارق ساقط نشده و باید حدّ به صورت صحیح اجرا گردد (شیخ طوسی، ۱۳۸۷: ۳۹/۸؛ علامه حلّی، ۱۴۱۰: ۱۸۴/۲؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۵۴۲/۴۱).

۱-۱-۳- دلیل ثبوت دیه

عمده دلیل ثبوت دیه، در این فرض آن است که در صورتی که اجرای نادرست حدود، ناشی از شبهه حکمیه یا موضوعیه باشد، جنایت وارده به منزله شبه عمده محسوب می گردد که مجازات آن دیه می باشد (سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۰۲/۲۸؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲: ۱۹۶/۳).

۲-۱-۳- دلایل بقای حدّ قطع

دلیل اول: تقدّم زمانی ثبوت حدّ قطع بر وقوع اشتباه: گرچه دست چپ به اشتباه به جای دست راست بریده شده است اما این قطع، پس از ثبوت حدّ قطع نسبت به دست راست، محقق شده و مانند آن است که بعد از تعلق وجوب حدّ به دست راست، دست چپ به واسطه قصاص، قطع شده باشد که این امر نمی تواند سالب حدّ ثابت شده گردد (شیخ طوسی، ۱۳۸۷: ۳۹/۸؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۵۴۱/۴۱؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲: ۱۹۷/۳). شیخ طوسی در اینباره می نویسد: «قول قوی تر،

قول اول یعنی عدم سقوط حدّ است؛ چرا که دست چپ بعد از تعلق وجوب قطع به دست راست، بریده شده است، همانگونه که اگر دست چپ، به عنوان قصاص بریده می شد موجب سقوط حدّ نمی گردید» (شیخ طوسی، ۱۳۸۷: ۳۹/۸).

نقد و بررسی: اولاً- مقایسه محلّ بحث، به بریده شدن دست چپ به جهت قصاص، قیاس مع الفارق می باشد؛ چرا که بریدن دست چپ به عنوان قصاص، نه به عنوان استیفای حدّ سرقت بوده و نه مساوی آن است؛ از اینرو حدّ سرقت همچنان باقی است. اما در محلّ بحث به جهت این که دست چپ در راستای اجرای حدّ سرقت بریده شده و از سوی دیگر، می تواند مساوی حدّ سرقت قلمداد گردد، از اینرو حدّ از دست راست سارق ساقط می گردد (علامه حلّی، ۱۴۱۳: ۲۵۵/۹)؛ ثانیاً- با وجود روایاتی که تصریح بر این دارند که اجرای حدود نباید منجر به این گردد که سارق، بدون دست و پا بماند نمی توان با استناد به این که تعلق حدّ به دست راست قبل از قطع دست چپ بوده است، حکم به بقای حدّ نمود؛ بلکه مقتضای ادله، سقوط حدّ است (تبریزی، ۱۴۱۷: ۳۶۶) تا این که مطابق نصوص وارده، بزهدکار حدّ اقل از یک دست برخوردار باشد.

دلیل دوم: اقتضای اصل استصحاب: مقتضای اصل، عدم سقوط حدّ از سارق است. در واقع، تعلق حدّ به دست راست محرز بوده و با بریدن دست چپ به جای آن، نسبت به بقای حدّ، شکّ عارض می شود؛ بنابراین، تا زمانی که مزیل آن ثابت نگردیده، ابقای حدّ استصحاب می شود (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۱۴/۵۲۴-۵۲۵؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۴۱/۵۴۱؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲: ۳/۱۹۷).

نقد و بررسی: اولاً- موضوع حجّیت اصول عملیه، عدم وجدان دلیل اجتهادی است (اعتمادی، ۱۳۸۷: ۶/۲) و با وجود روایات متعدّد پیرامون مسأله، به ویژه روایت محمد بن قیس که به اعتراف مخالفان و موافقان، دقیقاً ناظر به حکم مسأله مورد بحث است استناد به اصل استصحاب امکان پذیر نبوده، بلکه عدم حجّیت آن، سالبه به انتفای

موضوع می باشد. ثانیاً- فارغ از اشکال وارده، اساساً مجرای اصل استصحاب در محلّ بحث، قابل تحقّق نیست؛ بدان جهت که یکی از ارکان اساسی مجرای استصحاب، وحدت متعلّق یقین و شکّ است (مظفر، ۱۳۸۷: ۶۰۷)؛ حال آن که در مسأله مورد بحث، موضوع یقین، وجوب بریدن دست راست بزهارِ برخوردار از دست چپ بوده، اما موضوع شکّ، وجوب بریدن دست راست بزهارِ فاقد دست چپ می باشد. بنابراین، به دلیل عدم تحقّق ارکان استصحاب، استناد به استصحاب، مغایر با ضوابط اصولی و طبعاً فاقد حجّیت خواهد بود.

دلیل سوم: اطلاق روایات: دلیل دیگر این دیدگاه، استناد به اطلاق روایاتی

است که در فرض اول مسأله (فرض عمد)، مطرح شد؛ همچون روایت عبدالله بن سنان از اَبی عبدالله(ع): «درباره مردی که دست راست یا چپ او معیوب بوده و مرتکب سرقت گردید، امام(ع) فرمودند: در هر صورت، دست راست او بریده می شود» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۸/۲۶۶) و همچنین در صحیح زراره از اَبی جعفر(ع) آمده است: «شخص معیوب العضو اگر مرتکب سرقت گردد - چه دستش صحیح باشد و چه معیوب- در هر صورت، دست راست او بریده می شود» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۸/۲۶۷).

وجه استدلال: قائلین این دیدگاه، با استناد به اطلاق این دو روایت، که در هر

صورت (سالم و یا معیوب بودن دست ها) حکم به قطع دست راست می نمایند، بر این باورند که اجرای نادرست حدّ، تأثیری در سقوط حدّ نداشته و در هر صورت، دست راست سارق بریده می شود (نجفی، ۱۴۰۴: ۴۱/۵۴۱؛ سبزواری، ۱۴۱۳: ۲۸/۱۰۲؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲: ۳/۱۹۷).

با عنایت به این که نقد و بررسی سندی و دلّالی روایات، در فرض اول مسأله به تفصیل گذشت جهت پرهیز از اطاله، از نقد و بررسی مجدد آنها می گذریم.

۲-۳- نظریّه ثبوت دیه و سقوط حدّ قطع

جمعی از فقیهان امامی معتقدند در صورتی که اجرای نادرست حدّ، ناشی از اشتباه موضوعی یا حکمی باشد ضمن سقوط حدّ استحقاقی از بزهار، علیه مجری

حدّ، دیه آن ثابت می گردد (شیخ صدوق، ۱۴۱۳: ۶۴/۴؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷: ۵۴۱/۴؛ خمینی، بی تا: ۴۸۹/۲؛ خوئی، ۱۴۲۲: ۳۷۵-۳۷۶؛ تبریزی: ۱۴۱۷، ۳۶۶؛ وحید خراسانی، ۱۴۲۸: ۴۹۷/۳). امام خمینی (ره) در اینباره معتقد است: «اگر مجری حدّ، به جهت اشتباه حکمی یا موضوعی، دست چپ سارق را قطع کند، علیه او دیه ثابت می گردد. اما آیا بریدن دست راست ساقط می شود؟ اقوی، سقوط قطع دست راست است» (خمینی، بی تا: ۴۸۹/۲). محقق خوئی نیز در این زمینه می نویسد: «اگر مجری حدّ، به گمان این که دست راست سارق است، اقدام به بریدن دست چپ او نماید علیه مجری حدّ، دیه ثابت شده و ضمناً قطع دست راست، ساقط می گردد» (خوئی، ۱۴۲۲: ۳۷۶-۳۷۵).

دلایل استنادی دیدگاه فوق الذکر، بدین شرح می باشد:

دلیل اول: عمده ترین مبنای این دیدگاه، روایت محمد بن قیس است که در فرض اول مسأله مطرح گردید: روایت عاصم بن حمید از محمد بن قیس از ابی جعفر (ع): «امیرالمومنین (ع)، در مورد مردی که دستور قطع دست راستش صادر شده بود اما به هنگام اجرا، دست چپش را تقدیم کرده بود و مجریان نیز دست راست محسوب نموده و اقدام به قطع آن کرده بودند؛ و سپس در مقام سؤال برآمده، پرسیده بودند که ما دست چپ شخص را قطع کردیم آیا سزا است که دست راستش را نیز قطع نمائیم؟ حضرت در پاسخ فرمودند: از آنجا که دست چپش قطع شده، دست راستش قطع نمی شود» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۲۳/۷؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۱۰۴/۱۰؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۶۰/۲۸).

وجه استدلال: اولاً- فارغ از این که روایت مذکور از اعتبار لازم سندی برخوردار بوده - که در فرض نخست مسأله به تفصیل گذشت - این روایت با عبارت «قضی امیرالمومنین (ع)» وارد شده و نصوص معتبری که متضمن قضاوت های حضرات معصومین (ع) است، گاه حاوی قواعد یا مصالح و مفاسد معیاری است که می

تواند سند فقیه در استنباط قرار گیرد (علیدوست، ۱۳۹۰: ۴۹۸ و ۴۹۹)؛ بنابراین، از روایت فوق می‌توان قانون و ضابطه‌ای برداشت کرد و به عنوان نصّ مبین شریعت در همه جا از آن بهره برد. ثانیاً- این روایت برخلاف روایات دیگر پیرامون مسأله، دقیقاً ناظر به حکم مسأله مورد بحث است؛ از اینرو برخی از صاحب‌نظران، با عبارت «و العمده فی المسأله هی رویه ...» یا با تعبیر دیگر، تصریح به این مطلب نموده و بر این باورند که چون امام(ع) در مورد سارقی که هنگام اجرای حدّ، به اشتباه دست چپش بریده شده بود صراحتاً با عبارت «لَا يُقَطَّعُ يَمِينُهُ وَ قَدْ قُطِّعَتْ شِمَالُهُ» حکم به سقوط حدّ می‌نماید و از سوی دیگر، روایت یادشده از حیث سند نیز از اعتبار کافی برخوردار است می‌تواند دلیل سقوط حدّ در فرض مورد بحث باشد (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲: ۶۱۰؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷، ۳/۳۸۸).

دلیل دوم: مجموعه روایاتی است که با این مضمون وارد شده‌اند که عنایت شارع مقدّس به این تعلق گرفته است که دست و پای واحد برای سارق، جهت مختلّ نشدن امور حیاتی وی باقی بماند که در فرض نخست مسأله نیز مورد اشاره قرار گرفت. همچون روایت عبدالرحمن بن حجاج از امام صادق(ع) که در آن آمده است: «از امام(ع) در مورد حدّ سارق پرسیدم، که فرمودند در کتاب امام علی(ع) آمده است که رسول الله(ص) قبل از این که بیش از یک دست و پای سارق را قطع نماید وی را رها می‌ساخت و امام علی(ع) می‌فرمود که من از پروردگارم حياء دارم که برای سارق، دستی برای نظافت و پایی برای راه رفتن نگذاشته باشم» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۴۱/۱۴؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۸/۲۵۵)، و روایاتی قریب به این مضمون نیز زراره از ابی جعفر(ع) و محمد بن قیس از ابی جعفر(ع) نقل نموده‌اند.

وجه استدلال: با نگاه دقیق به مفاد این اخبار، به وضوح می‌توان دریافت که حکمت شارع به این تعلق گرفته که در مقام اجرای حدود، جهت رفع نیازهای اساسی و تداوم حیات برای بزهدار، دست و پای واحد باقی بماند. فقیهان نیز از این روایات، یک ضابطه کلی استنباط نموده‌اند که: اجرای حدود الهی نباید منجر به عدم

برخوررداری شخص بزهکار از دست و پای واحد گردد و حتی برخی، گستره این ضابطه فقهی را به مواردی که بریدن دست چپ به واسطه عوامل دیگری غیر از اجرای حدود، نظیر استیفای قصاص باشد، تعمیم داده و قائل به سقوط حدّ الهی شده اند (خوئی، ۱۴۲۲: ۳۷۱/۱ - ۳۷۲؛ تبریزی، ۱۴۱۷: ۳۶۰؛ روحانی، ۱۴۱۲: ۵۰۹/۲۵). با عنایت به استدلال فوق می توان گفت که حکم به بقای حدّ، در فرض اجرای اشتباه آن، با دو ایراد اساسی روبروست: اولاً- مغایر با ضوابط منصوص شرعی است، مبنی بر این که مجازات ارتکاب یک بار سرقت، بریدن یک دست است نه هر دو دست؛ ثانیاً- با حکمت معهود و منصوص شرعی، مغایر صریح می باشد که اجرای حدّ نباید مستلزم رهاسازی بزهکار بدون دست و پا گردد.

دلیل سوم: فحوای روایاتی است که تصریح بر این دارند که دست راست کسی که دست چپش به جهت قصاص قطع شده و یا دست چپش معلول بوده است در صورت ارتکاب سرقت قطع نمی شود^۱ (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۶۷/۲۸) که برخی از صاحب نظران (خوانساری، ۱۴۰۵: ۱۵۹/۷؛ خوبی، ۱۴۲۲: ۳۷۱/۱ - ۳۷۲؛ تبریزی، ۱۴۱۷: ۳۶۰) با استناد به این روایات، قطع شدن دست چپ سارق، جهت استیفای قصاص و حتی برخی دیگر (ابن جنید، ۱۴۱۶: ۳۵۰-۳۵۱؛ روحانی، ۱۴۱۲: ۵۰۹/۲۵ - ۵۲۹)، معلول بودن دست چپ را موجب سقوط حدّ از دست راست دانسته اند.

وجه استدلال: مفاد مجموع این روایات، به طریق اولویت، سقوط حدّ را در مسأله مورد بحث تسهیل می نماید. با این توضیح که وقتی قطع دست چپ، جهت استیفای قصاص یا به واسطه معیوب بودن آن - که کاملاً غیر مرتبط با مجازات حدّ است - موجب سقوط حدّ از بزهکار می گردد پس در مسأله مورد بحث، از آنجا که

۱. روایت عبدالرحمن بن حجّاج از امام صادق(ع): «قلت له: لو أنّ رجلاً قطع يده اليسرى في قصاص فسرق، ما يصنع به؟ قال: لا يقطع» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۶۷/۲۸)؛ و مفضل بن صالح از امام صادق(ع): «إذا سرق الرجل و يده اليسرى شاء؛ لم يُقطع يمينه و لا رجله» (همان).

قطع دست چپ در راستای اجرای حدّ بوده و آشفته به مجازات مقررّ شارع می باشد، به طریق اولی باید این حکم در مسأله مورد بحث جاری گردد.

دلیل چهارم: قاعده درء. با این توضیح که وقتی مجری حدّ، به جهت شبهه موضوعی یا حکمی، اقدام به اجرای نادرست حدّ کند، در چنین موقعیتی نسبت به وجوب و یا مشروعیت اجرای مجدد حدّ، شبهه ایجاد شده و مطابق قاعده درء، حدّ الهی برداشته می شود (فاضل هندی، ۱۴۱۶: ۶۲۸/۱۰؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۲: ۱۹۷/۳)؛ چه، مطابق نصوص معتبر شرعی، ایجاد شبهه نسبت به مجازات حدّی، موجب سقوط حدّ خواهد بود. از اینرو برخی از صاحب نظران، به رغم قائل شدن به عدم سقوط حدّ، بر این باورند که اگر با قطع دست چپ، نسبت به وجوب قطع دست راست شبهه حاصل گردد، حدّ به استناد قاعده درء ساقط می گردد و بر این اساس، نزاع وارده را نزاعی صغروی دانسته اند (سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۰۲/۲۸) به این معنا که نزاع، در خصوص ایجاد شبهه است، اما به فرض حصول شبهه، مطابق نصوص شرعی، حدّ الهی به حکم قاعده درء برداشته می شود.

۳-۳- نظریه مختار: سقوط حدّ قطع و عدم ثبوت دیه

با عنایت به تحلیل و واکاوی مبانی دیدگاه های مطرح شده و نیز با بهره گیری از مستندات فقهی پیرامون مسأله، در مجموع، دیدگاه غیر مشهور از این جهت که در هر دو فرض؛ یعنی اجرای نادرست حدود چه ناشی از علم، و چه ناشی از شبهه مجری حدّ، قائل به سقوط حدّ است، قابل دفاع به نظر می رسد؛ اما از این لحاظ که با وجود حکم به سقوط حدّ، مجری را محکوم به قصاص (در صورت علم) و دیه (در صورت شبهه) می داند مخدوش بوده و با اشکالات ذیل مواجه می باشد:

اولاً- با وجود سقوط حدّ از بزهدکار، هیچ ستم ناروایی نسبت به وی وارد نشده که مستحقّ مطالبه قصاص یا دیه باشد، تا محکومیت مجری حدّ به قصاص یا دیه توجیه پذیر باشد.

ثانیاً- در هیچ یک از روایات، به ویژه روایت محمد بن قیس - که دقیقاً ناظر به حکم مسأله است - با وجود حکم به سقوط حدّ از بزهدکار، هیچ اشاره ای به ثبوت دیه علیه مجری حدّ نشده است؛ از اینرو حکم به ثبوت دیه، به اجتهاد در مقابل نصّ می - نماید.

ثالثاً- از آنجا که هدف مجری حدّ، امتثال امر الهی و اجرای حدّ است، به جهت صدق عنوان محسن، مشمول قاعده احسان گردیده؛ که اثبات مسئولیت کیفری- همچون قصاص یا دیه- منافی با مفادّ آیه شریفه «ما علی المحسنین من سیل» (توبه: ۹۱) بوده است (اردبیلی، ۱۴۲۷: ۳/۳۹۱).

رابعاً- چنین حکمی عملاً مستلزم اجتماع عوض و معوّض به نفع بزهدکار بوده که به حکم عقل، نقل و عرف، قبیح است؛ بدین معنا که هم حدّ استحقاقی از شخص بزهدکار ساقط گردیده و هم مجازات وارده به وسیله استیفای قصاص یا دیه از مجری حدّ، جبران شده است. در واقع، گویا شخص بزهدکار بدون مجازات رها شده و حدّ الهی در حقّ وی اجرا نشده است. مؤید مدّعا، گفتار برخی از فقیهان است که به رغم حکم به سقوط حدّ، هیچ اشاره ای به ثبوت قصاص یا دیه، علیه مجری حدّ نکرده اند (شیخ صدوق، ۱۴۱۳: ۴/۶۴؛ علامه حلّی، ۱۴۱۳: ۹/۲۵۵)، یا این که به صراحت، ثبوت قصاص یا دیه را علیه مجری حدّ، مشکل دانسته اند (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۱۴/۵۲۵؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷: ۳/۳۹۰-۳۸۸).

بنابراین، با عنایت به مباحث پیش گفته، به نظر می رسد که در هر دو فرض مسأله، ضمن پذیرش سقوط حدّ از بزهدکار، محکومیت مجری حدّ به قصاص یا دیه، از توجیه قابل قبولی برخوردار نبوده، بلکه حدّ اکثر مجازاتی که می توان برای مجری حدّ، آن هم در فرض علم و عمد پذیرفت، تعزیر وی می باشد.

اشکال مهمّی هم که ممکن است به دیدگاه سقوط حدّ در مسأله مورد بحث مطرح شود این که درست است که آیه قرآن «السارق و السارقه فاقطعوا أیدیهما» (مائده: ۳۸)

نسبت به مجرای حدود اطلاق داشته و محلّ معینی برای آن تعیین نکرده است اما در روایات، مجرای حدود، دست راست و پای چپ معین شده که موجب تعبد فقها به این حکم گردیده است که با سقوط حدّ الهی چندان سازگار نیست.

در پاسخ می‌توان گفت که طبق توضیحات پیشین، این روایات در مقام بیان احکام اولیه شارع یا به تعبیر دیگر، ناظر به شرایط عادی هستند که هنوز اقدامی در راستای اجرای حدود صورت نگرفته و هر دو دست و پای سارق یا محارب سالم هستند؛ که در چنین شرایط عادی ما نیز معتقدیم که با وجود محلّ حدّ، نباید عضو مشابه قطع گردد و بلکه باید همسو با روایات وارده و حکم تعبدی فقها، عضو محلّ حدّ را قطع نمود؛ منتها محلّ بحث، جایی است که در مقام اجرای حدود خواه عمداً و خواه از روی اشتباه، حدّ الهی به صورت نادرست اجرا گردیده و در واقع، با یک عمل ارتکاب یافته مواجه هستیم که اگر حکم به اجرای مجدد حدود شود ضرر و زیان غیر قابل جبرانی به شخص بزهکار وارد می‌گردد. حال در چنین حالت اضطراری، ناگزیر جهت جلوگیری از ورود ضرر و زیان ناروا به بزهکار و پرهیز از زیاده روی و اسراف در خونریزی، می‌توان با استناد به روایات متعددی که در مقام بیان احکام ثانویه شارع هستند و نیز ادله دیگری که در ضمن مقاله گذشت با جایگزینی عضو مقطوع به جای عضو محلّ حدّ، قائل به سقوط حدّ الهی شد.

در تأیید قانونی فرضیه سقوط حدّ قطع در موارد اجرای نادرست حدود هم باید گفت که هرچند در ماده ۲۷۸ قانون مجازات اسلامی، راجع به حدّ سرقت مقرر شده است: «الف: در مرتبه اول، قطع چهار انگشت دست راست سارق از انتهای آن است، به طوری که انگشت شست و کف دست باقی بماند. ب: در مرتبه دوم، قطع پای چپ سارق از پایین برآمدگی است به نحوی که نصف قدم و مقداری از محلّ مسح باقی بماند» و یا در ماده ۲۸۲، حدّ محاربه را یکی از چهار مجازات ذیل دانسته و مقرر نموده است: «الف، اعدام. ب، صلب. پ، قطع دست راست و پای چپ، ت، نفی بلد» که با عنایت به این دو ماده فوق الذکر، ابتدا ممکن است این شائبه ایجاد شود که قطع

دست راست و پای چپ، در مجازات سرقت و محاربه موضوعیت داشته و تحت هیچ شرایطی قابل تغییر و عدول نیست. اما قانونگذار عرفی در تبصره ماده ۳۹۳ همین قانون به این شائبه، پاسخ داده و در مقام اضطرار، این حکم را قابل تعدیل و انعطاف دانسته، و مقرر کرده است: «در صورتی که مجرم، دست راست نداشته باشد دست چپ او و چنان چه دست چپ هم نداشته باشد پای او قصاص می شود». بدیهی است از آنجا که مفاد این تبصره، ناظر به موارد اضطراری است به نوعی بیانگر انعطاف پذیری مفاد دو ماده فوق الذکر در موارد اضطراری است که می تواند مؤید سقوط حد استحقاقی در مسأله مورد بحث گردد.

نتیجه گیری

بر مبنای مشهور فقیهان، اجرای نادرست حدود، خواه ناشی از علم یا شبهه باشد نسبت به حدود الهی موجد اثر نبوده و حدّ الهی همچنان باقی است. اما در مقابل، فقهای غیر مشهور به سقوط حدّ الهی در هر دو فرض مسأله معتقد شده اند. ضمناً مطابق مبنای مشهور و غیر مشهور، مجری حدّ، محکوم به قصاص (در فرض علم) یا دیه (در صورت شبهه) می گردد. در میان این دو نظر، دیدگاه غیر مشهور از این حیث که دلالت بر سقوط حدّ می کند قابل پذیرش بوده و مستندات آن چون حکمت مستفاد از روایات مبنی بر ابقای دست و پای واحد برای بزهکار جهت مختل نشدن حیات وی، مفاد روایت محمد بن قیس، جریان قواعدی چون درء و لاضرر، بهره گیری از اقتضای احکام ثانوی شارع جهت تعدیل برخی از خصوصیات احکام اولی، الغای خصوصیت و تنقیح مناط، و نیز ابتنای حدود بر تسامح و تساهل، از جمله مستندات هستند که سقوط حدّ را مساعد می نمایند. البته دیدگاه غیر مشهور از این لحاظ که مبتنی بر محکومیت مجری حدّ به قصاص یا دیه است، به جهت مغایرت با مفاد روایات باب، به ویژه روایت محمد بن قیس و مفاد قاعده احسان و نیز استلزام اجتماع عوض و

معوّض به نفع بزهمکار، قابل نقد بوده و حدّ اکثر مجازاتی که می توان برای مجری حدّ، در صورت علم در نظر گرفت، تعزیر می باشد.

در پایان، شایسته ذکر است که:

اولاً: اگرچه فقیهان امامی، طرح این مسأله را به بریدن نادرست دست ها، و آن هم به باب سرقت اختصاص داده اند اما روشن است که این بحث، علاوه بر قطع دستان، در قطع نادرست پاها، و همچنین در باب محاربه، قابل طرح بوده است.

ثانیاً: با وجود این که مسأله مورد بحث، از فروع مهم مجازات های حدّی ناظر به قطع عضو محسوب می شود اما در هیچ یک از منابع حقوق جزا و قانون مجازات اسلامی، به طور مدوّن و واضح مطرح نشده است از اینرو پیشنهاد می شود جهت ایجاد وحدت رویّه قضائی، مسأله مورد بحث با تمامی ابعاد و فروض آن، تحت عنوان مواد یا تبصره ای در قانون مزبور گنجانده شود.

منابع

- قرآن کریم.

- ابن جنید اسکافی، محمد بن احمد (۱۴۱۶ق)، **مجموعه فتاویٰ ابن جنید**، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

- ابن طیّ فقعانی، علی بن علی بن محمد (۱۴۱۸ق)، **الدرّ المنضود فی معرفه صیغ النیّات و الایقاعات و العقود**، قم: مکتبه امام العصر (عج) العلمیه.

- اردبیلی (محقّق)، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق). **مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الأذهان**، ج ۱۴، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

- ابن شجاع قطان، محمد بن شجاع قطان حلّی (۱۴۲۴ق)، **معالم الدین فی فقه آل یاسین**، ج ۲، قم: مؤسسه امام صادق (ع).

- اعتمادی، مصطفی (۱۳۸۷)، **شرح الرسائل**، ج ۲، ج ۲، قم: شفق.

- انصاری (شیخ)، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۱ق)، **المکاسب**، ج ۲، قم: دار الذخائر.

- بهجت، محمد تقی (۱۴۲۶ق)، **جامع المسائل**، ج ۵، ج ۲، قم: دفتر معظمّ له.

- تبریزی، جواد بن علی (۱۴۱۷ق)، **أسس الحدود و التعزیرات**، قم: دفتر مؤلف.
- جبعی عاملی (شهیدثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ق)، **مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام**، ج ۱۴، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- جبعی عاملی (شهیدثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۰ق)، **الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة**، ج ۱۰، قم: کتابفروشی داوری.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، **تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، ج ۲۸، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- حسینی روحانی، سید صادق (۱۴۱۲ق)، **فقه الصادق**، ج ۲۵، قم: دار الکتاب.
- حسینی روحانی، سید صادق (بی تا)، **منهاج الصالحین**، ج ۳، بی جا: بی نا.
- حلّی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۱۰ق)، **إرشاد الأذهان إلى احکام الايمان**، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- حلّی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق)، **مختلف الشیعه**، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- حلّی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۲۰ق)، **تحریر الأحکام الشرعیة**، ج ۵، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- حلّی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۲۱۱ق)، **تبصره المتعلّمين**، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حلّی (محقّق)، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق)، **شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، ج ۴، قم: اسماعیلیان.
- خراسانی (آخوند)، محمد کاظم (۱۴۰۹ق)، **کفایه الأصول**، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- خمینی (امام)، سید روح الله (بی تا)، **تحریر الوسیله**، ج ۲، قم: دار العلم.
- خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۲ق)، **مبانی تکمله المنهاج**، ج ۱، قم: مؤسسه إلامام الخوئی.
- خوانساری، سید احمد (۱۴۰۵ق)، **جامع المدارک فی شرح المختصر النافع**، ج ۷، ج ۲، قم: اسماعیلیان.
- خوانساری، موسی (۱۳۷۳)، **منیه الطالب فی شرح المکاسب**، تقریرات شیخ محمد حسین غروی نائینی، ج ۱، تهران: المکتبه المحمديه.
- راوندی، قطب الدین سعید (۱۴۰۵ق)، **فقه القرآن**، ج ۲، قم: مرعشی.
- سبزواری، سید عبدالأعلی (۱۴۱۳ق)، **مهذب الأحکام**، ج ۲۸، ج ۴، قم: مؤسسه المنار.

۱۶۳ _____ مطالعات فقه و حقوق اسلامی - سال ۱۲ - شماره ۲۲ - بهار و تابستان ۹۹

- شوشتری، محمدتقی (۱۴۰۶ق)، **النجمه فی شرح اللمعه**، ج ۱، تهران: کتابفروشی صدوق.
- صدوق (شیخ)، محمد بن علی بن حسین بن بابویه (۱۳۸۶ق)، **علل الشرائع**، ج ۳، چ ۴، قم: کتابفروشی داوری.
- صدوق (شیخ)، محمد بن علی بن حسین بن بابویه (۱۴۱۳ق)، **من لایحضره الفقیه**، ج ۴، چ ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- صدوق (شیخ)، محمد بن علی بن حسین بن بابویه (۱۴۱۵ق)، **المقنع**، قم: مؤسسه امام هادی علیه السلام.
- صادقی، جواد (۱۳۹۲)، **قانون مجازات اسلامی**، تبریز: آیدین، یانار.
- طوسی (شیخ الطائفه)، محمد بن حسن (۱۴۰۰ق)، **النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی**، چ ۲، بیروت: دار الکتب.
- طوسی (شیخ الطائفه)، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق)، **المبسوط فی فقه الإمامیه**، ج ۷ و ۸، چ ۳، تهران: المکتبه المرتضویه.
- طوسی (شیخ الطائفه)، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق)، **تهذیب الأحکام**، ج ۱۰، چ ۴، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۹۰)، **فقه و مصلحت**، چ ۲، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- فاضل آبی، حسن بن زبیب الدین (۱۴۱۷ق)، **کشف الرموز فی شرح المختصر النافع**، ج ۲، چ ۳، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- فاضل موحدی لنکرانی، محمد (۱۴۱۶ق)، **القواعد الفقهیّه**، قم: چاپخانه مهر.
- فاضل موحدی لنکرانی، محمد (۱۴۲۲ق)، **تفصیل الشریعه (الحدود)**، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع).
- فاضل هندی، محمد بن حسن اصفهانی (۱۴۱۶ق)، **کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الاحکام**، ج ۱۰، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- فخرالمحققین حلی، محمد بن حسن بن یوسف (۱۳۸۷ق)، **ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد**، ج ۴، قم: اسماعیلیان.
- فیاض، اسحاق (بی تا)، **منهاج الصالحین**، قم: بی نا.
- قاضی ابن برآج طربلسی، عبدالعزیز (۱۴۰۶ق)، **المهذب**، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- کاشف الغطاء، جعفر بن خضر (بی تا)، **القواعد الستة عشر**، نجف: مؤسسه کاشف الغطاء.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، **الکافی**، ج ۷ و ۱۴، چ ۴، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

- مجلسی دوم، محمدباقر (۱۴۰۴ق)، **مرآة العقول**، ج ۲۳، ۲، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- مجلسی اول، محمدتقی (۱۴۰۶ق)، **روضه المتقین**، ج ۱۰، ۲، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور.
- مرعشی نجفی، سید شهاب الدین (۱۴۲۴ق)، **احکام السرقة علی ضوء القرآن و السنه**، قم: کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره).
- مطهری، مرتضی (بی تا)، **مجموعه آثار**، تهران: صدرا.
- مظفر، محمدرضا (۱۳۸۷)، **أصول الفقه**، ج ۱ و ۲، ۵، قم: اسماعیلیان.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۵ق)، **تعزیر و گستره آن**، قم: مدرسه الإمام علی بن ابی طالب (ع).
- موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم (۱۴۲۷ق)، **فقه الحدود و التعزیرات**، ج ۳، ۲، قم: دانشگاه مفید.
- موسوی بجنوردی، سید حسن (۱۴۱۹ق)، **القواعد الفقهیه**، ج ۱، قم: الهادی.
- موسوی گلپایگانی، سید محمدرضا (۱۴۱۲ق)، **الدر المنضود فی أحكام الحدود**، ج ۳، قم: دار القرآن.
- نجفی (صاحب جواهر)، محمدحسن (۱۴۰۴ق)، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام**، ج ۴۱، چ ۷، بیروت: دار إحياء التراث.
- نجاشی، احمد بن علی (۱۴۰۷ق)، **رجال النجاشی**، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- وحید خراسانی، حسین (۱۴۲۸ق)، **منهاج الصالحین**، ج ۳، ۵، قم: مدرسه امام باقر علیه السلام.
- ولایی، عیسی (۱۳۹۱)، **جرائم و مجازات ها در اسلام**، تهران: مجد.